نگاه منتقد

نگاهی جامعه‌شناسانه به افکار عمومی

تب استهزا و مسخرگی در جوامع بسته

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز   تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی
(عبید زاکانی)

امان‌الله قرایی‌مقدم
عضو هیأت علمی دانشگاه

این روزها، شاهد گسترش روزافزون پیام‌های انتقادی و استهزایی از طریق شفاهی و به‌خصوص پیامک‌های تلفن همراه، اینترنت و حتی تلفن ثابت و... هستیم که نقل هر کوی و برزنی است و زن و مرد و کوچک و بزرگ نمی‌شناسد. این پدیده اجتماعی که ریشه در تاریخ ما دارد می‌تواند حاکی از دو طرز تفکر باشد:

اول آن که، از جانب عوام و مردم کوچه و بازار پدید می‌آید و ریشه در اوضاع و احوال اجتماعی دارد و بیانگر واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، روحی و روانی و به‌طور کلی جو اجتماعی است.

و دوم آن که حکومتی و سیاسی است و به منظور بهره‌برداری سیاسی در مقابل مخالفان صورت می‌گیرد، تا آنها را از میدان رقابت بیرون کنند.

چنان که در طول تاریخ حکام با هدیه دادن به شعرا کوشش می‌کردند به استهزاء و مسخره کردن برخی از بزرگان جامعه بپردازند و بدین وسیله با تهمت‌های ناروا اعتبار و ارزش آنها را در جامعه کم کنند و در نزد عوام به خواری بکشانند و از سر راه بردارند.

نمونه مختصر آن تهمت‌های ناروا به بزرگمهر حکیم است که مایه بر دار زدن او شد. ابن مقفع را به جرم زندقه و منصور حلاج را بر دار زدند و ملاصدرا را با تهمت‌های ناروا سال‌ها آواره و تبعید کردند و خون امیر کبیر را با تهمت‌های ناروا در حمام فین کاشان بر زمین ریختند. چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد. زیرا خواص جامعه به مقتضای زندگی پرفراغتی که دارند، اوقات خود را به فعالیت‌های تفننی می‌گذرانند و به استهزا کردن دیگران و حتی مخالفان خود می‌پردازند و به خیال‌پردازی، خرده‌گیری، ژاژخایی (بیهوده‌گویی) و هزل‌گویی روی می‌آورند.

به همین جهت است که در تاریخ ایران، شعر و موسیقی نیز خادم تفننات و شهوات خداوندان زر و زور شدند و به تصنع و رکاکت گراییدند. در دستگاه خلفای عباسی شاعری و خنیاگری با هرزگی و باده‌گساری و قماربازی و تن‌آرایی و کبوترپرانی و خروس‌بازی و صدها تفنن بیهوده دیگر درهم آمیخت. بسیاری از شاعران چون «ابونواس» سگ باز و «بشار» هوسران به صورت دلقکان در آمدند و شعر بازی به قدری هوسناکانه و مبتذل و بی‌معنی شدند که به هر چیز زشت و زیبا و هر کار ناپسند، مداومت یافت. به شرحی که در کتاب «الموشی» آمده است.

در این دوره در کاخ و خانه‌های بزرگان نه تنها بر چهره و سایر اعضای بدن و پیرامون مثل سربند، دستمال، کفش، جوراب و انگشتر کنیزکان، بلکه برهمه چیز از در و پنجره، دیوار، طاق، پرده، تشک، پشتی، سکه و قلم و ابزار موسیقی تا ظرف و شیشه و میوه، شعرهای هوس‌انگیز می‌انگاشتند. شعر تفننی و تصنعی در دستگاه بزرگان ترقی فراوان کرد و نغزگویی و معماپردازی و ماده تاریخ‌سازی و نظیره‌سازی و امثال آنها وسیله سرگرمی شعربازان شد و کار شعر به جایی رسید که «بدرالدین جاجرمی» و «مجیرالدین بیلقانی» قصیده غیرمنقوط و «منجیک ترمذی» و «رشید وطواط» قصیده محذوف الاف و «ادیب صابری» قصیده محذوف الالف والراء ساختند.

اما از طرف دیگر عوام به نوعی دیگر به تمسخر و استهزاء بزرگان می‌پردازند و با ترانه‌ها و تمثیلات گوناگون طبقه خواص را به استهزاء می‌کشانند. در افسانه‌های «هانس کریستین اندرسن» قصه‌گوی دانمارکی، مبارزه درنگ‌ناپذیری میان عوام و خواص نیز در جریان است. او قصه خیاطان دروغین را که می‌خواهند برای سلطان، لباس نامرئی بدوزند، آورده است که حاکی از همین اعتقاد است. در این قصه آمده است که «دو شیاد به ادعای خود برای پادشاهی لباسی می‌دوزند که به چشم نادرستان و نالایقان، نمی‌آید.

پادشاه، درباریان و دیگران، با آن که لباسی در میان نمی‌بینند، از بیم آن که؛ نادرست و نالایق شمرده شوند، یکدیگر را می‌فریبند و در زیبایی لباس، داد سخن می‌دهند ولی سرانجام کودکی ساده‌دل (نمودار مردم عادی نسل آینده) بانگ برمی‌دارد که لباس در میان نیست و بر اثر سخن او، مردم جرأت بیان حقیقت را می‌یابند.

قصه امیر ارسلان و حسین کردشبستری و نظایر آنها، می‌رسانند که مردم آرزومند رفع بیدادگری‌ها هستند و به غلبه نهایی خود امیدوارند.

معمولا اعتراض مردم به اجحاف خواص به صورت هجو صاحبان قدرت و تمسخر مقولات مقدس آنان درمی‌آید.

هنگامی که امیر مهاجم عرب، «ابومنذر اسد بن عبدالله» حاکم خراسان، از امیر «ختلان» و خاقان ترک، شکست می‌خورد و به بلخ بازمی‌گردد، مردم ستمدیده بلخ، فرصت را برای تحقیر و هجو کردن او مناسب می‌بینند، پس ترانه‌ای از دل مردم می‌جوشد و بر لب کودکان جاری می‌شود.

از ختلان آمذیه   برو تباه آمذیه
آواره باز آمذیه   بیدل فراز آمذیه

(از ختلان با روی تباه و آواره و ترسان باز آمده است)

«یزید ابن مفرغ» (معروف به ابن مفرغ)، شاعر تازی‌نژاد که در آخر عهد اموی در ایران می‌زیسته است، «عباد بن زیاد» برادر «عبیدالله ابن زیاد» را هجو کرد در نتیجه مورد خشم «عبیدالله» قرار گرفت. مدتی در بصره محبوس بود. سپس با نوشاندن «نبیذ شیرین» («نبیذ» یا «نبید» شرابی از خرما یا مویز یا عسل و انگور گندم و جو و... سازند) و شبرم و گیاهی زهرآگین و اسهال‌انگیز، روزی عبیدالله فرمان داد او را با خوک و گربه به یک ریسمان بستند و در شهر بصره گردانیدند و چند کودک پارسی زبان دنبال او راه افتادند و گفتند، «این چیست! این چیست... و یزید ابن مفرغ در پاسخ آنان گفت:

آبست و نبیذاست   عصارات زبیب است
سمیه روسپی‌زاست

(سمیه نام مادر زیاد ابن ابیه جد عبیدالله و عباد، بود که به فساد مشهور بوده است (دهخدا لغتنامه – حرف-ی و حرف – ن و ذبیح‌الله صفا گنج سخن -انتشارات ابن سینا ۱۳۳۹-ص-۹۱ و ۹۲)

حتی گاه انتقادات اجتماعی به نحوی که در «حدیقه‌الحقیقه» حکیم سنایی، ملاحظه می‌کنیم با هزل و سخنان رکیک همراه بوده است.

برخی شاعران به‌حدی در هجو و هزل مبالغه کرده و به آن توجه داشته‌اند که در همه دوره‌های ادبی به شاعران هجوگوی بدزبان، شناخته شده‌اند. مانند:

سوزنی سمرقندی، کوشکی قائنی، انوری ابیوردی و نظایر آن.

عبید زاکانی (۷۷۱ هجری برابر ۱۳۷۱ میلادی) نیز از جمله کسانی که حاوی مسائل انتقادی تندی است که به لهجه ادبی بسیار دلچسب و شیرینی بیان شده است. وی بهتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی عهد خویش را شناخته و محیطی را که تحت تأثیر استیلای وجودی حکام ترک و عمال آنها و آشوب و فتنه و قتل و غارت و ناپایداری اوضاع و جهل و نادانی زمامداران و غلبه مشتی غارتگر فاسد و نادان، به وجود آمده بود مجسم ساخته است که از آن جمله‌اند: رساله اخلاق الاشراف، ریش‌نامه و دلگشا و به‌خصوص منظومه موش و گربه. بعدها در دوره قاجار، قاآنی و یغما، در این کار چیره دست بودند.

بعد از انقلاب مشروطیت نیز گروهی از شاعران به انتقادات سخت از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی پرداختند که عبارتند از: ادیب‌الممالک فراهانی، میرزاده عشقی، ملک‌الشعرا بهار، وحید دستگردی، پروین اعتصامی و امثال آنان.

در کشورهای غربی نیز با توجه به استبداد حاکم بر آن جوامع از دوران باستان به انتقاد از حاکمان زمانه پرداختند. در یونان باستان، بینش سوفسطائیان مردم گراست و با محرومان و ستم‌کشان همدردی دارند. «آخیلوس» از اشرافیت دوری کرد و جانب مردم را گرفت و «سوفوکلس» در «آنتیگون» ستایشگر زن قهرمان داستان خود شد که علیه دولت (هیأت حاکم) قیام کرد. او در «فیلوکتتس» بیزاری خود از لاقیدی فاقد وسواس بورژوازی و کارآیی بی‌عاطفه «اودیسه» را بیان می‌کند. «اریپدس» به جای آن که از دولت نوین بورژوازی دفاع کند، به اشرافیت حمله می‌برد. شهسواران (شوالیه‌ها) اروپایی فئودال قبل از آن که در داستان «دون کیشوت» به وسیله سروانتس تحقیر شوند، در افسانه‌های عامیانه مورد ریشخند قرار گرفتند.

«لرد بایرون» (Bayron) در «مانفرد» (Manfred) می‌نویسد «من با مردم و با اندیشه‌های مردم سخن گفتم» و در مهم‌ترین اثر خود یعنی «دون ژوان» به انتقاد اجتماعی می‌پردازد و جهان پرسالوس و ریاکار و پست پیرامون خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد و «بالزاک» در کتاب «دختر عمو بت» مکررا به انتقاد از اوضاع اجتماعی دوران خود می‌پردازد و به واقع‌گرایی و مردم روی می‌آورد.

گردآوری تصنیف‌های خیابانی عامه‌پسند در سال ۱۷۶۵ به وسیله «پرسی perci» نوعی قیام روستایی در قالب تغزل بود که از محرومیت کسانی مایه می‌گرفت که از نخستین سرمایه‌اندوزی بی‌بهره مانده بودند. حتی پیش از «پرسی»، گری Gray و مکفرسن Macpherson (ترانه‌های کهن آوازخوانان و مداحان دوره‌گرد را گرد آورده بودند.

«دیگو ریورا» (Diego Rivera) نگارپرداز بزرگ مکزیکی با نفرت کوبنده‌ای به کشیدن تصاویر ستمگران اسپانیایی و غذای توانگران، غارتگران نفت و سلطان‌های دلار آمریکا، بانکداران و «انجیل» آنان و فواحش طبقه بالا پرداخت. در آثار وی نیرویی که کمرها را خم می‌کند و سرها را به خاک می‌رساند یک نیروی نامرئی نیست. بلکه دشمنی است واقعی و معلوم. دشمنی که می‌توان با آن روبه‌رو شد و مقهورش کرد. (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب «هنر اجتماعی و ملی»-امان قرایی مقدم انتشارات ابجد-چاپ دوم ۱۳۹۱)

در نتیجه می‌توان گفت هرگاه آزادی بیان و نقدپذیری و نقدگویی در جامعه منکوب و محکوم شود، پدیده استهزا و مسخره کردن دیگران از خرد و بزرگ افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر استهزا و مسخره کردن در جوامع بسته، به مراتب بیشتر از جوامع باز و آزاد است. بنابراین اگر می‌خواهیم از شیوع و گسترش این پدیده جلوگیری کنیم باید به انتقادهای منطقی و دلسوزانه مردم گوش فرا دهیم و به عمل در آوریم و از دگماتیسم و یک‌بعدی‌نگری پرهیز کنیم و از مرکب خودخواهی پیاده شویم و سخن مردم را بشنویم.

جامعه مدنی

معرفی موسسه آوای طبیعت زاگرس

توجه به محیط زیست مد شده است

طرح نو| می‌گوید برای ایجاد یک باور و فرهنگ کارش را شروع کرده. باوری که باعث شود مردم محیط‌زیست را دوست داشته باشند. کسی که سال‌ها پیش به فکر ایجاد یک موسسه محیط زیستی افتاد که حالا نام آن موسسه «آوای طبیعت زاگرس» است. محمد پور اسماعیلی وقتی به فکر محیط‌زیست افتاد، برای اولین قدم شروع به جمع‌آوری کلکسیونی از جانورانی که در تصادفات جاده‌ای کشته شده بودند، کرد. همان زمان با مقایسه رفتاری که آدم‌ها در کشورهای مختلف نسبت به گونه‌های جانداران و محیط‌زیست داشتند پیش خود فکر کرد که برای به وجود آمدن محبت انسان‌ها به محیط‌زیست و موجودات زنده چه کاری می‌تواند بکند. او می‌گوید: «در برخی از نقاط دنیا گاهی حیوانات می‌آیند کنار خانه‌ها و مردم به آنها محبت می‌کنند ولی در کشور ما حیوانات مورد آزار هستند و توسط افراد شکار می‌شوند که باید روی این ذهنیت کار شود.»

پس از تحقیقات و کارهای پیش‌نیاز پژوهشی که انجام شد، مجوز این موسسه هم در اوایل سال ۹۲ آماده شد. موسسه‌ای که ایده شکل‌گیری آن از زمانی که پوراسماعیلی در دانشکده محیط‌زیست کرج رشته محیط‌زیست خواند شکل گرفت و با همکاری دوستانش آن را راه‌اندازی کرد.

این فعال محیط‌زیستی درباره کار در این حوزه می‌گوید: «کار کردن روی محیط‌زیست اول از همه شناخت می‌خواهد و تا فرد نداند که مساله چیست نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای آن پیدا کند. در سال‌های دانشجویی تصمیم گرفتیم بیشتر روی آموزش افراد بومی تمرکز کنیم. کسانی که در حومه شهرها و روستاها یا کپرها زندگی می‌کنند و با محیط‌زیست‌شان به خوبی آشنا نیستند و از مشکلات آن آگاهی کامل ندارند.»

در سال‌های اخیر به دلیل مسائلی که در مورد کمبود آب، آلودگی هوا و از بین رفتن گونه‌های جانوری و گیاهی پیش آمد، محیط‌زیست جای خود را در ذهن مردم باز کرد. با این حال و به گفته پوراسماعیلی از نظر یک کارشناس محیط‌زیست هنوز محیط‌زیست چندان پررنگ نیست: «خیلی از کسانی که به محیط‌زیست توجه نشان می‌دهند آن را به‌عنوان یک مد می‌دانند در حالی که شناخت و اطلاعاتی روی این مسأله ندارند. چه‌بسا بسیاری برنامه‌ها که به‌عنوان حمایت از محیط زیست رسانه‌ای شده اما در عمل کارایی چندانی نداشته است. به عبارتی الان توجه به محیط‌زیست جنبه مد پیدا کرده است.»

موسسه «آوای طبیعت زاگرس» به دور از این حواشی، دنبال آگاهی بخشی است. آنها جامعه را به دوستی با طبیعت دعوت می‌کنند گرچه این راه ناملایمات خاص خودش را دارد. به طور مثال در خطه سیستان و بلوچستان افراد برای تامین نیازهای معیشتی خود شدیدا به محیط وابسته هستند تا آنجا که از همان برکه‌ای آب می‌نوشند که کروکودیل‌ها در آنجا زندگی می‌کنند و اگرچه این هم نوعی زندگی در تعامل با طبیعت است اما آنچه اساسی به نظر می‌رسد، ابتدا تامین نیازهای معیشتی مردم است و سپس حفظ محیط زیست و تنوع زیستی و آوای طبیعت در پی برقراری این دو مسئله است. عمده فعالیت این موسسه بر حفاظت از جانوران و تاحدی بر محیط زیست و تنوع زیستی استوار است. به گفته پوراسماعیلی «ما به اصل وحدت محیط‌زیستی توجه می‌کنیم. آوای طبیعت زاگرس برای فعالیت‌هایش کارگروه‌هایی را مشخص کرده که براساس افرادی که در آن آموزش می‌بینند متفاوت است. آنها آموزش‌هایشان را به صورت کلاس‌های آموزشی، پروژه‌ها و چاپ نشریه‌ها دسته‌بندی کرده‌اند برنامه‌های آموزشی این موسسه در خلال برنامه‌های گردشگری با حضور کارشناسان انجام می‌گیرد.

هدف نهایی کارشناسان این موسسه فرهنگ‌سازی روی کودکان است. آنها به‌تازگی پروژه‌ای را هم طراحی کرده‌اند که کودکان مناطق محروم کل کشور و به‌طور موردی استان البرز، تهران و خراسان رضوی را دربر می‌گیرد و اکنون در مرحله امکان‌سنجی است. پوراسماعیلی درباره هدف این پروژه می‌گوید: «شاید محیط‌زیست برای بچه‌ها معنا نداشته باشد چون نیازهای اساسی‌تری دارند. بچه‌های مناطق محروم درگیر موقعیتی هستند که کیف و لوازم مدرسه برایشان نیاز مهم‌تری است. ما سعی داریم با همکاری و جذب اسپانسر یک برنامه آموزشی و خیریه برایشان در نظر بگیریم. ما اساسی‌ترین نیازهایشان را می‌سنجیم و مسأله محیط‌زیست را با قالب‌سازی روی نیازهای کودکان به آنها آموزش می‌دهیم.»

در این مدت مردم فعالیت‌های این موسسه را حمایت کرده‌اند. چه با منابع مالی اگرچه اندک و چه با حضور و فعالیت در کارگروه‌های مختلف. شاید به این دلیل که به گفته این کارشناس محیط‌زیست، این رشته خلاف رشته‌های دیگر است و هر کس با هر موقعیتی وابسته به محیط زیست است و حق استفاده از آب سالم، هوای پاک و آرام گرفتن در دل طبیعت را دارد. با این وجود گلایه پوراسماعیلی از همکاری نکردن برخی از نهادهاست که حتی از دادن اطلاعات مناطق و زیست‌بوم‌های مختلف خودداری می‌کنند. مساله‌ای که باعث می‌شود کارشناسان این موسسه بار سفر بسته و با امکانات شخصی به دنبال مناطقی باشند که مردم در آن‌جا به آموزش و اطلاعات نیاز دارند. آوای طبیعت زاگرس اکنون در برخی از مناطق حاشیه‌ای شهر تهران، استان البرز و خراسان رضوی به آموزش و فعالیت مشغول است و به دنبال این است که مردم محیط‌زیست را بیشتر دوست داشته باشند.

این چهارشنبه

همه تئاترها را می‌بینم

اکبر عبدی
بازیگر

همیشه سعی کرده‌ام خودم را در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی درگیر کنم. به‌طور مثال آخر هفته به پسرخاله‌ام می‌گویم مینی‌بوسش را بیاورد و بعد با هم یک خانواده را سوار مینی‌بوس می‌کنیم. آن خانواده مرا که می‌بینند درگیر می‌شود. من پشت فرمان می‌نشینم و آنها مدام از هم می‌پرسند راننده اکبر عبدی است؟ بعد می‌گویند: اکبر عبدی که راننده مینی‌بوس نمی‌شود! بنابراین این کارم تئاتر در درون تئاتر است. هم سرگرم می‌شوند و هم با یک هنرپیشه برخورد می‌کنند. برخی از مواقع هم فامیل را جمع می‌کنم و به هر کدامشان نقشی می‌سپارم. بعد از آن اشکالاتی که هر کدامشان دارند را به آنها نشان می‌دهم. به‌عنوان مثال همسر برادرم کند است و همسر خودم تند. ایراد نحوه حرکت‌هایشان را با نقش به آنها نشان می‌دهم. از سوی دیگر از این فرصت استفاده می‌کنم تا اگر ۲ نفر از افراد فامیل با هم قهر هستند آنها را آشتی دهم. در مورد برنامه‌های این هفته هم باید بگویم نمی‌توانم جایی بروم چون سر صحنه فیلمبرداری هستم. معمولا اگر برنامه خاصی نداشته باشم همه تئاترهای آن هفته را می‌بینم. آخرین تئاتری که رفتم کار آقای افشار بود که در سینمای پاسداران به روی صحنه رفت. به نظر من کسانی که امکان استفاده از این برنامه‌ها را ندارند (یا حتی دارند) می‌توانند قرار بگذارند و در خانه یکی از افراد فامیل تئاتر بازی کنند و همدیگر را بخندانند. به این کار می‌گویند تئاتر درمانی. کافی است سعی کنند به هر بهانه‌ای شاد باشند و به هر بهانه‌ای لبخند را بر لبان یکدیگر بنشانند. می‌توانند میان خودشان ۲ یا ۳ نفر را به‌عنوان هیأت داوران انتخاب کنند و بعد کارهای اجرا شده و نقش‌های ایفا شده توسط هر نفر را به داوری بگذارند. می‌توانند هر کاری که می‌تواند سرگرم‌کننده باشد را انجام دهند، متن بخوانند و جوک بگویند. می‌توانند شو درست کنند و خودشان اعضای این شو باشد. با این اتفاق من و همه هموطنانم می‌توانیم هفته پیش رو را با شادی و انرژی فراوان آغاز کنیم. نخندیدن باعث ترشح ماده‌ای در خون می‌شود که رگ‌ها را می‌بندد. در قدیم مردم اسمش را گذاشته بودند غمباد. خندیدن باعث می‌شود ترشح این ماده متوقف شود و از سکته قلبی جلوگیری کند. آدمی که غم دارد مثل یک تکه‌سنگ است. بی‌شکل است و هیچ فرمی به خود نمی‌گیرد اما لبخند، آدمیان را مثل جوی روان می‌کند. تازه و سرزنده و پر امید.

اقتراح

پرسش درباره چرایی افزایش نزاع‌های خیابانی

انسداد امکان گفت‌وگو

طرح نو| حالا مدت‌هاست که جامعه ما به وفور شاهد دعواها و درگیری‌های خیابانی است. درگیری‌هایی که گاهی حتی منجر به کشته شدن طرفین یا درگیری‌های دامنه‌دار شده است. بسیاری از پژوهشگران نیز برای آن مسکن‌های موقتی تجویز کرده‌اند و راهکارهایی را ارایه داده‌اند، اما مسکن نیز نتوانسته رنج این بیماری را کاهش داده یا آن را کمرنگ کند و هر روزه خبرهایی نگران‌کننده در این خصوص به گوش می‌رسد. اما در تازه‌ترین خبر که توسط مدیرکل پزشکی قانونی استان تهران ارایه شده است، این آمار به نسبت سال گذشته افزایشی ۲/۵ درصدی داشته که خود محل تأمل است. با این وجود اما این افزایش را نباید محصول یک سال، بلکه باید محصول سالیانی دانست که به زیست اجتماعی و روانی مردم کم‌توجهی شده و برای مدیریت اختلالات اجتماعی و روانی جامعه، تنها به برنامه‌ریزی‌های سردستی کفایت شده است. سالیانی که دیگر باز نخواهند گشت و حالا تنها باید به فکر آینده بود. چرایی این افزایش را با صاحب‌نظران در میان نهادیم:

امیرحسین جلالی | روانپزشک

مهم‌ترین نکته‌ای که درخصوص افزایش نزاع‌های خیابانی در سراسر جامعه ایران می‌توان به آن اشاره کرد این است که جامعه ما دچار بحران بردباری است و آستانه تحمل مردم بسیار پایین آمده. از سویی مشکلات و تعارضات در هر جامعه‌ای وجود دارد و اختلاف سلیقه و دیدگاه طبیعی است اما طبیعتا شیوه حل تعارض و مشکل در مکان‌های مختلف با یکدیگر متفاوت است. از جامعه‌ای که دارای سلامت روانی است انتظار می‌رود که افراد بتوانند تعارضات و مشکلاتشان را از طریق گفت‌وگو حل‌وفصل کنند و چنانچه در گفت‌وگو به نتیجه‌ای دست نیافتند به ریش‌سفیدان یا مراجع قانونی مراجعه کنند. اما مشکلی که ما درحال حاضر با آن مواجهیم این است که علاوه بر نداشتن صبر و تحمل، امکان گفت‌وگو نیز از ما سلب شده و دلیل آن را هم می‌توان در فضای عمومی جامعه و عدم اقبال به گفت‌وگو در سطح خرد و کلان جست‌وجو کرد. از سویی در رسانه‌ها و همچنین تریبون‌های رسمی و غیررسمی، علاوه بر آن که امکان گفت‌وگو مهیا نیست، همچنین به کسانی که خواستار گفت‌وگو هستند نیز وقعی نهاده نمی‌شود. از سوی دیگر دامنه‌دار شدن خشونت‌های خیابانی محصول عوامل متعددی است که این عوامل صرفا فرهنگی و اخلاقی نیستند. زمانی که افراد به‌طور مداوم در ترافیک قرار دارند، هوا آلوده است، مشکلات اقتصادی عرصه را بر آنها تنگ کرده و تبعیض و تفاوت‌ها بسیار زیاد است، بدون‌شک سلامت روان این جامعه مورد تهدید جدی قرار دارد و از همین‌رو نیز افراد به این مشکلات که از هر سو آنها را در بر گرفته با خشونت و نزاع با دیگران مواجه شوند چراکه مشکلات مانند باروت به روان‌شان تزریق می‌شود و آنها چاره‌ای جز چنین نوع مواجهه‌ای در خود نمی‌بینند

احمد حکیمی‌پور | عضو شورای شهر تهران

افزایش آمار نزاع‌های خیابانی در شهر تهران را باید در گستره‌ای بزرگتر دید، متاسفانه این مشکل در سراسر جامعه ما دیده می‌شود. اما زندگی در شهرهایی مانند تهران، که از جمله شهرهای بزرگ محسوب می‌شود، دارای تبعات گسترده‌ای است. تبعاتی که نه تنها مردم، بلکه خود شهر را نیز درگیر می‌سازد. از جمله این تبعات نیز افزایش استرس است. زمانی که افراد در زندگی خود دارای استرس و تشویش باشند، قطعا این امر به زندگی شهری و رابطه‌شان با افراد دیگر نیز صدمه می‌زند. ما در شورای شهر برای مدیریت و کاهش این موارد بحث‌هایی را انجام می‌دهیم اما در زمینه عملیاتی شدن این موارد از دست ما کار چندانی برنمی‌آید. ما می‌توانیم طرح‌هایی را به صورت پیشنهادی به مراجع گوناگون بدهیم و آنها به بررسی این موارد بپردازند. در جلسات شورای شهر نیز عموما از سایر بخش‌هایی که می‌توانند در این راستا کمک‌رسان باشند، حضور دارند. اما بحثی که بیش از اینها باید به آن پرداخت، مقوله پیشگیری است که درخصوص پیشگیری از جرم و نزاع نیز از بخش‌های مختلف نیروی انتظامی، بهزیستی، دانشگاه‌ها، وزارت کار و.... همگی باید کمک کنند تا بتوان پیشگیری‌های لازم را به عمل آورد. همچنین می‌توان از تجربیات سایر کشورها نیز در این زمینه کمک گرفت و با بومی کردن آن به مبارزه با افزایش نزاع‌ها و درگیری‌ها پرداخت.

سعید معیدفر | جامعه‌شناس

نزاع و دعواهای خیابانی در هر شکل، زمانی رخ می‌دهد که نظام ارتباطات اجتماعی در جامعه دچار اختلال شده باشد و درواقع هنجارها و معیارهایی که می‌تواند تنظیم‌کننده روابط افراد با یکدیگر باشند با کاستی‌هایی مواجه شود. زمانی که افراد با مشکلی مواجه می‌شوند، چنانچه نتوانند با توسل به هنجارها یا قوانین موجود آن را حل‌وفصل کنند، بدون‌شک به زور شخصی متوسل می‌شوند و گرایش به سمت فردی‌شدن تقاضاها و تقابل‌های اجتماعی بالا می‌رود. از سویی مشکلی که در این راستا وجود دارد این است که ارزش و اعتبار هنجارها از بین رفته و دیگر افراد آن‌طور که باید و شاید به آنها نظر ندارند. نکته دیگری که درخصوص درگیری‌ها و نزاع‌ها وجود دارد، این است که آستانه تحمل افراد جامعه به دلایل گوناگون پایین آمده و از این‌رو به‌راحتی عصبانی می‌شوند و به‌سرعت کار به خشونت کشیده می‌شود و بی‌توجهی به هنجارها و ریش‌سفیدان و بی‌اعتمادی به قوانین نیز از جمله دیگر عواملی است که باعث می‌شود کار به نزاع شخصی و خیابانی کشیده شود و درحقیقت این گمان برای افراد جامعه وجود دارد که باید خودشان به داد خودشان برسند.